

نوشته تانوه-آکا،
ژول سمیتانی،
یوسف فوفانا،
گزه تاپا و پل اندا

مثل‌های

را شامل می‌شود. پدران و مادران باید آگاه باشند که کودکان، تصویری از خود ایشانند و بنابراین عواره بیاد آورند که به‌جهت پرورش می‌شود و دفع هم از همان‌جا می‌گذرد که سوزن گذشته است.

والدین نباید به مسئولیت خود پشت‌کنند، حتی هنگامی که بچه‌های سرکشی دارند، زیرا پناه‌غریب‌المثل «وقتی زانویت را می‌غراشند، نمی‌توانی بگویی که این، بدن تو نیست». خوشبختانه همه کودکان «بچه‌های تخیس» نیستند، بعضی از آنان نظر کرده دنیا می‌آیند. این نکته را حتم می‌دانند و «پاک‌غذای خوب نیازی به‌بیز و گوجه‌فرنگی ندارد».

البته بچه با آدم بزرگ فرق دارد و به خلاف آنچه گاه بظاهر نشان می‌دهد، زیرکی و فهم و شعور آدم بزرگ را ندارد. در واقع «بچه، دویدن را بلد است، ولی بلد نیست خود را پنهان کند؛ او غالباً گرفتار بندی می‌شود که می‌خواهد دیگران را در آن بیندازد؛ «اکر

حرف زدن به‌زبان ضرب‌المثل، در حکم روی آوردن به‌نظم سنتی و روی آوردن به مرجعیت نیاکانی است که ضامن حقیقتی که عنوان می‌گردد، شمرده می‌شوند. بررسی اقدام آموزشی سنتی، از خلال ستون سنتی ضرب‌المثلها، ما را به سلسلهٔ پیوندهای موجود بین اصول و مشخصات آموزش سنتی و اصول و مشخصات آموزش نو می‌رساند.

مثل‌هایی که در اینجا مورد بررسی ما قرار گرفته‌اند، مثل‌های قوم ترمسا N'Zema (جنوب ساحل‌عاج، مناطق «لاهوری بزرگ، دیو ایجان، «ماسامه بزرگ» هستند و غالب آنها شیاعه فراوانی با ضرب‌المثل‌های آشناتر (تاما) و بویژه ضرب‌المثل‌های آکمی-دسزیمین یا توله (در ساحل عاج) دارند.

بررسی آنها به‌دروشن نشان می‌دهد که اصول عمده اقدام آموزشی، از یک سو بزرگسالان، پدران و مادرانی که مسئولیت آموزش کودکان را بر عهده دارند، و از سوی دیگری خود کودکان،

تالوه-آکا «Tane-Aka»، ژول سمیتانی Jules Semitani، یوسف فوفانا Yousof Fofana و گزتا پا Goze Tapas و پل اندا Paul N'dal استانبان روانشناسی تربیتی در دانشسرای عالی ایجان (ساحل عاج) هستند. مقاله‌ی که در اینجا آمده، دربرگیرنده نکات مهمی از یک بررسی است که نویسنده‌گان زیر عنوان «نقدن سیاهان و تعلیم و تربیت»، برای پوینسکو انجام داده‌اند. این بررسی، به‌دومین جشنواره‌های آفریقای سیاه، که از ۱۵ ژانویه تا ۱۶ فوریه ۱۹۷۷ در لاگوس (نیجریه) برگزار گردید، ارائه شد.

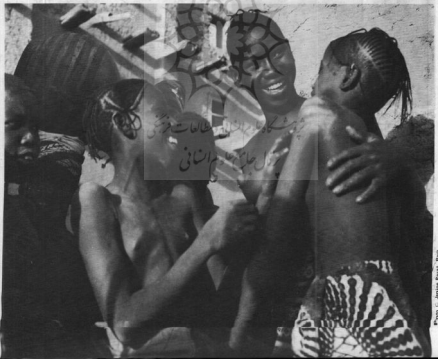


Photo © Amine Pout, Paris

آفریقایی و آزادی

بچه نخواهد که مادرش بخوابد. خودش هر نمی‌خواهد.

نیاید فراموش کرد که کوک در حال تغییر و استحاله است؛ بنابراین دنا وقتی غذا نیخته است، نباید آری از روی آتش برداشته و خورده؛ بقول معروف: «خوشه‌های نخل را پس از رسیدن است که ایاز می‌کنند» و بهر حال باید نگه نمی‌دارد، روزی خواهد رسید که تاریک، پس از آنکه کاملاً خشک شده، خود بخود به زمین می‌افتد.

قریب، در عین حال، افرادی کردن آموزش بی‌هست، چون همه حیوانات را از گردن نمی‌بندند، و همه کودکان نحوه زندگی و عمل یکسانی ندارند. ضرب‌المثل دیگری می‌گوید: «پار را به پیشوهای مختلف می‌خواند حل کرده، بعضی آنرا روی سر می‌گذارند، بعضی به پشت می‌گیرند، و خود او پس می‌مزدود و آنرا با خود می‌کشد».

باید به کوک اضاذ کرد، بویژه وقتی مهمان است، و باید پذیرفت که «کوک» که می‌خواهد دایمی یک نشته سنگ بکشد، می‌داند و شاخه‌اش را کجا فرو کند.

هر گس نیاید از کوک تأیید شد، زیرا دیک خوشه نخل وقتی زمین می‌افتد، هیچ چیز که جمع نکند، برگهای مرده را گرد می‌آورد.

احترامی که والدین به فرزند می‌گذارند باعث می‌شود دیگران هم به او احترام بگذارند. «اگر تو به سنگ لگد بزنی، دیگران را و آنگاه خواهند زد».

پالپنهم، با اینهمه، سخت‌گیری لازم است، زیرا دغروس را برای آن پرورش نمی‌دهند که روی سر انسان بنشیند و آواز بخواند. باید وسیله را با هدف تطبیق داد، «برای خوردن تخم مرغ نیازی به کارد نیست»، یا وقتی راه کوتاه‌است، کسی میان راه نمی‌خواهد؛ یا بلاخره «اگر بخواهی سوراخ جیرجیرک را با دستت همان بستگانی، آنرا می‌بندی، اما در برابر پاره‌پرسی خطاها باید تحمل و گناه گذشت داشت تا به

به او پس داد، حق تجربه کردن باید برای هر کس محفوظ باشد!

به‌رحال باید دانست چگونه به کوک بازی داد می‌آنکه خود را جانشین او کرد. ضرب‌المثل می‌گوید: «مهم بچه را از سبب زمین توری باید تمیز کرد و به او داده اینکه آیا او آنرا خواهد خورد پانه، بخودش مربوط است؛ دیگر نمی‌شود که غذا را هم بجای او خورد».

کوک باید به نیادهای و نظمی موجود در جهان ارج گذارد، زیرا کسی که به‌دش و به جامعه‌اش وفادار باشد، سود خواهد برد. به عکس، چنانچه خطرناک است. ضرب‌المثل در این مورد چه می‌گوید؟ اینکه «جوجه‌پیر که پدنیال مادرش برود، پای سوسک را می‌خورد». فاصله گرفتن در زندگی اجتماعی ضرر دارد.

و این هشدار در ضرب‌المثل آمده است که «هر کس پدرش را از دست داد، می‌بشت و پناه خواهد شد» یا «بچه‌پیر که نتواند با مادرش زندگی کند، عرش را روی پوست میمون سیاه تمام خواهد کرد» (یعنی رها شده و می‌کشد خواهد ماند)؛ «اگر به اندر زهای پدر و مسادرت گوش ندهی، کنده‌های چاده بتو درس خواهند

هفت تریبش خود رسید».

امکان دادن به کوک برای آنکه خودش

تجربه بیندوزد، بمنزله بهترین وسیله به‌او برای تربیت خود و یاد گرفتن چیزهایی است که باید بدانند. هیچ چیز بالرش تجربه زندگی بازی برابری ندارد؛ ضرب‌المثل می‌گوید: «قدر شیرینی در دهان معلوم می‌شود».

حتی گاه باید گذاشت بچه با تحمل زبان، تجربه بیندوزد، فاجده چیزی به کسی نمی‌گوید؛ به بیان دیگر به کسانی که از آن‌چود سرکنند نمی‌گوید که چه بر سر کسانی که پیش از آنان عبور کرده‌اند آمده است؛ بلکه می‌گذارد هر کس خودش از زندگی درس بگیرد. و این نکته‌ای است که در یک ضرب‌المثل دیگر آمده است: «وقتی روغن به زمین ریخت انسان می‌فهمد کجا می‌بایست آنرا می‌گذاشت».

حتی باید کوک را در بررسی تجربه‌هایی که می‌خواهد به‌رقیبت انجام دهد، کمک کرد. در این مورد ضرب‌المثل سرچی وجود دارد: «اگر بچه گریه کند و تیری را خواهد که از دست او گرفته‌اند از ترس اینکه مبادا خودش را محروم کند، باید نوک تیر را تیز کرد و



Photo ©: Musée royal de l'Afrique centrale, Tervuren, Belgium

سروشهای ظروف یا دینگها، مزین به مجسمه‌ها است که در واقع چیزی جز علامت زبانی نیستند، و این زبان برای کسانی که امتثال و حکم را درک کرده‌اند، کاملاً روشن است. روی این سرویس چوبی متعلق به وویو (در مصب کنگو)، زن برای شمرش عوز پخته می‌برد و بدین ترتیب به‌او نشان می‌دهد که از پیشخور خسته شده است.

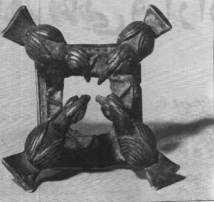
ندروستایی در ساحل رود نیجر، در مالی، دخترکان، «پل» با شایقی مخصوص که افضای سن آنان است به‌بازی مشغولند. پلها Poulou، یا «خوبه‌ها» جسمی در حدود ۵ سانتیمتر بلند که در سراسر منطقه سوانا، از سنگال گرفته تا شرق دریای چاد، پراکنده است. مددی از آبر مرده که بطور سنتی به‌شماره و پیاپی با تگری اشتغال دارند، اسکان یافته و کشاورز شهادت، تئاترهای معروف سنگی تاسیلی در صحرا، ظاهر کار قوم «پل» بین دوره‌های تاریخ و دوره تریبش است.

حکمتی که به هموزن خود از طلا می‌ارزد

ساختن اشیاء مینیاتوری زیبایی از طلا که در حکم پارسنگ ترازو هستند و نتیجه دادوستد سنگ و خاک طلا بوده است طی قرن ۱۹ متوقف شد. این اشیاء کوچک از برنج (گاه از طلا)، که باکمک موم قالبگیری می‌شده، در میان مردم جنوب غنا و بسیاری از مناطق ساحل عاج رواج داشته است. این اشیاء که شکل فلزی و زنده‌های قدیمی بودند که بر اساس دانه‌های پارویی از گیاهان معلی معین می‌شدند، شکلهای بسیار گوناگونی بخود می‌گرفتند (انسان، جانور، ابزار موسیقی، سلاح) و هریک اشاره به ضرب‌المثل یا پیامی از جانب طلبکار بپندهکار داشتند که آنها را بصورت شاهکارهای کوچکی از مهارت و طنز درمی‌آورد.

Photo © Musée de l'Homme, Paris

قابل توجه: «پاره وزن در لندن آگاه»، نوشته ژرژ نیازیوتان-بوآه، دانشگاه پاریس، ۱۹۸۳.



این کار لوئیت و کسی هم‌چنین انتظاری از او ندارد.

اعضای جامعه باید هبستگی داشته باشند و بیکیدیگر کمک کنند. زیرا «دست راست، دست چپ را می‌شوید و دست چپ، دست راست راه و گوش است که خبر خوش داری سفاک بخش را می‌شوند ولی دست است که آن را می‌گیرد».

هبستگی و کمک متقابل نه‌تنها در میان کودکان، بلکه بین والدین و کودکان و نیز سالخوردگان و کودکان هم باید برقرار باشد. ضرب‌المثل می‌گوید «اگر دست پیران از دسته باریک ظرف رد نمی‌شود، دست کودکان هم به بالای غذا خشک‌کن نمی‌رسد».

باینسجه باید به‌ایلیان یادآور شد که در صورت لزوم، باید برای قطع هبستگی خود، روشن بینی و هوشیاری داشت. به‌رحال باید دانست طرف‌انسان‌کبست. «می‌مون آزیه می‌گوید که زندگی یک به‌یک به‌افراد داده می‌شود. آری، انسان تنها بدینا می‌آید و تنها از دنیا می‌رود؛ از این روست که نباید ایلیانه دناوله و دیگران شده «اگر گوش‌تخام برای تو حرام باشد، با پلنگ نمی‌توانی پیوند دوستی برقرار کنی».

هیچ نوع جبر مطلق نیست که انسان را محکوم کند قربانی رذالت یا روز تولد خود باشد. هرکس مسئول اعمال خویش است، مسئله مشابه‌خالی کردن در میان نیست، بهانه‌های ناجیز قابل قبول نیست. «آسوان، وقتی موفق نمی‌شود، بهانه می‌آورد که شب هنگام بدینا آمده است» اما موفقیت، از کار و از کار شخصی حاصل می‌شود، همانطور که در ضرب‌المثل آمده است: «تنگ گدایی، چاشنی کاش به‌تفا نمی‌دهد. باید با کار شخصی، از وابستگی به‌غیر، که انسان را به‌قید و بند می‌اندازد، به‌رهیز کرد. انسان وابسته، به‌اینانیا می‌ماند و «دانیانیا در وسط چنگل خشکین نمی‌شود».

برای پایداری کردن، بی‌آنکه بیم خطر و گرفتاری در میان باشد، ضرب‌المثل چنین توصیه می‌کند: «دنا وقتی کسی که همراه تو است از خشکی نمی‌تواند، تو هم نباید از آن

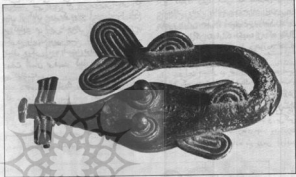


Photo © Musée de l'Homme, Paris

خورش جا افتاده است،

باید آنرا خورد

آیا این گرمای نازک سید شده، یا چشمان گرم، بوهی راست شده و به‌های سخت، اتفا دارد می‌داند چه نوع خورشی برایش درست می‌کنند؟ او دیگر حق ندارد و در اختیار دیگران است. نتیجه املاقی، وقتی شکست خوردی باید، تسلیم شوی و هر شرط سنگینی را که فاتح می‌گذارد بپذیری (زنه بر نیمی از ساحل عاج).

داده (گرفتاری‌های زندگی بتز خواهند آموخت). در دین‌جال، ضرب‌المثل، به‌کودکی اشاره می‌کند که چاشم خود و قواعد آنرا پذیرفته است و جامعه نیز، در مقابل، او را می‌پذیرد: «چیزی که دست زور را بشوید، با بزرگترها غذا می‌خورید».

هرگس نباید از یاد برد که جامعه نیز، مثل مادر، فقط خیرخواه املاقی خویش است، حتی وقتی آنان را در فشار می‌گذارد، به‌دلیل اینکه «بای مرغ» جوجه خودش را له نمی‌کند».

باید نباهدا و قواعد جامعه را محترم شمارد، باید نظم و ترتیب اسورد، و سلسله مراتب را رعایت کرد. دخترگان توجه کنید که از مادرانان چه انتظاری می‌رود: «مرغ است که با سحر آتشناسته، ولی خروس است که می‌خواند».

بخاطر داشته باشید که «تا سردی کردن است، کلازه را روی زانو نمی‌گذارند؟» و جوجه هراندازه پرواز بشود باز یک برنده است ؟ و «دنی بجه هراندازه قوی و نیرومند هم که باشد، باید در نریک بدیند نه درعاون». نظم طبیعی چیزها را یاد بگیرد؛ مثلاً بچه کاسه‌سنگ پشت را نمی‌شکند، سقف حلزون را خرد می‌کند؛

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

وزیر برنجی که پادشاه بک ضرب المثل آنرا (ساحل عاج) است، چهار پرده از پانک تنه آب می‌نوشند، منظور از این تشنه است که هرگز نباید حریف را دست کم گرفت و به خود مغرور شد. هر کس باید پانک تنه آنرا باشد که هرگز دیگری ممکن است از او بزرگتر باشد.

درباره آزادی

هر چند از پانک تنه خارج شده‌اند، هر سوسمار سر خود را ندارد. این نرسی است که این وزه برنجی (از ساحل عاج) مرده: انسان در بیان، اقتدار و اندیشه آزاد است.

Photo © Georges Nangiroso Bouch

است.

در مورد اصول تربیتی می‌توان گفت که تربیت امروزی، باوق و کثرت، کاری‌چرا یافتن یا بازیافتن آنچه که جماعت سنتی همواره بنحوی می‌رسودا انجام می‌دهد، نمی‌کند. مثلا وقتی مدرسه، از کودکی که متعلق به محیط سنتی است، می‌خواهد به‌اینکار خودمعل و اقدام کند، در واقع چیزی متضاد آنچه والدینش از او می‌خواهند، تقاضا نمی‌کند. یا وقتی مدرسه، همکاری را به‌عنوان ارزشش که باید در اخلاقی آن کوشیده، به‌کودک معرفی می‌کند، با قواعدی که تربیت سنتی، قبلا به‌کودک تلقین کرده است، در تضاد قرار نمی‌گیرد.

البته عمل تربیتی مدرسه بنحوی منظم انجام می‌گیرد، حال آنکه در جوامع سنتی، این اقدام اغلب صورت برآکنده دارد. بنابراین، از حیث نظری، کسی که به‌مدرسه رفته است باید یا کسی به‌مدرسه رفته این تفاوت را داشته باشد که دانش منظم و شناختی دقیقتر و همه‌جانبه‌تر داشته باشد؛ اما گاه پیش می‌آید که بین اقدام آموزشی نو، در جهت رشد دادن روح و تفاد و تردید درباره ارزش‌های سنتی، و آموزش سنتی، تنش‌های اساسی بروز می‌کند، بطوری که گذار از پانک تنه آموزشی به‌نظام دیگر، مشکلاتی در پی می‌آورد.

هنگامی که والدین متعلق به‌نامه سنتی بی می‌رند که فرزندانشان (که همواره به‌آنان احترام به‌بزرگ‌ترها، احترام به‌نظم طبیعی‌چیزها و امتدات‌های همگانی را آموخته‌اند) در مدرسه الگوهای از رفتار را یاد گرفته‌اند که آنانرا به‌تردید درباره همه‌چیز می‌کشاند، از رفتار آنان مایوس می‌شوند و عقیده پیدا می‌کنند که مدرسه آنان را فاسد کرده‌است.

از سوی دیگر پیش می‌آید که کودکان، یادیدن والدینی که همواره به‌نظام ارزش‌های خود وفادار مانده‌اند، آنان را غلب تقاده بدانند و در پی مخالفت باایشان برآیند. تناسلی که غالب‌اقرار مدرسه رفته به‌آن‌مست بگریباند، بطور عمده ناشی ازتناقض بین احترام به‌نهادها و نظم سنتی، که مستلزم ثبات اجتماعی است، و روحیه انتقادی و تجدید نظر در ارزش‌هاست که لازمه جامعه‌یی در حال تغییر مداوم است. تاوه - ۱۳۳۰ - ۵ - مستثنای. ی. قرفانا، گنه، ناه، پ. افنا

شکوه کنی.

باید اندیشیده امکانات و محدودیت‌های خود را شناسید و سپس به‌عمل پرداخت. وقتی جانوران برای حرکت جمع می‌شوند، سنگ‌پشت فلا مقداری از راه را رفته است. با آنکه تجربه شخصی به‌دانش و موفقیت راه می‌برد، خردمند می‌داند که پایه‌ی تجربه‌ها بی‌ارزش و حتی زیان‌بخش‌اند. مثلا نباید بی‌مردی را بپوش کرد، برای آنکه معلوم شود تاکیا ممکن است پایین بیفتد، انسان، حتی اگر بی‌رومند باشد نباید خودش را روی‌سخره برآید کند.

می‌بینیم که در این اصول تربیتی هیچ چیز بی‌بیهوده یا مشکوکی وجود ندارد. این اصول در ارتباط نزدیک با زندگی و سازمان‌اجتماعی است و بنظر می‌رسد که زندگی و سازمان اجتماعی، حتی در نظریه شناخت نیز مداخله دارند.

و اما موضوع شناخت چیست؟ موضوع شناخت انسان است. انسانها در پیوند خود با انسانهای دیگر، در ارتباطشان با طبیعت و هر آنچه مربوط به انسان، که ارزش برتی است، می‌شود. بنابراین اصل انسان‌پروری از غلطیست.

و منبع شناخته تجربه است؛ تجربه‌یی که حاصل اوقات و سالها است. بهترین تجربه‌ها، تجربه شرط معین بودن خروج شناخت است. اگر از حیث دانش، هیچگاه کودک‌های بزرگسالان نمی‌رسند؛ درست بدلیل آنست که تجربه ندارد. (دو دیدن می‌داند ولی بلد نیست خود را پنهان کند)، اگر ادعای دانش کند، او را از آزمون تصور بی‌بیهوده بیرون می‌آورند؛ وقتی بدینا آمدی ندیدی که چطور مادرت را برای بردن به‌خانه شوهرش آرایش کرده‌اند. در زندگی واقعی است که باید تطابق بین کاربرد ضرب‌المثلها و اصول تربیتی را جستجو کرد. تربیت ترجا که مناسب داشته باشد، داده می‌شود و صورت درس اخلاقی یا تعلیمات مدنی را ندارد. اقدامات و رفتارهای ناپیدا را بتدریج که ظاهر می‌شوند، اصلاح می‌کند.

کودک در میان همبازیهای خود یا در تماس با بزرگسالان، باید شایستگی خود را نشان دهد، باید ثابت کند درسی را که زندگی به‌او می‌دهد، بخوبی درک کرده است، باید ثابت کند که آرزوهای جامعه را واقعا جذب کرده



Photo © Musée de l'Homme, Paris

دوست کاژن

عربی که درروز مطهر خوشبختی بوده امروز تشنه بدبختی است، مطهر دوست وفاداری است که به دشمنی خوبی بدل شده است. این‌همچنین تقریب، به‌زبان تصویر بیان کنندا هشدار به کسی است که از خیانت پانک دوست دوران کودکی بخیر است؛ هرآب‌باش (وزنه برنجی، ساحل عاج).